

ابیات دست نخورده حافظ

بر اثر تدوین کتاب «جامع نسخ حافظ» برای من مسلم شد که قریب دوازده هزار مورد در متن منسوب به حافظ هست که برای هر يك از آنها چند صورت مختلف در نسخ ضبط شده است. بالنتیجه در قریب به دوازده هزار مورد باید به قضاوت تصحیحی مبادرت ورزید و اظهار عقیده کرد که از میان قرائت‌های مختلف که برای آن مورد از متن آمده کدام يك صحیح و یا لااقل اصح است. این خود یکی از چهار عمل مجزای تصحیح متن است که پس از تدوین جامع نسخ حافظ باید دست به کار آن شد.

ضمناً متوجه شدم که بعضی از ابیات منسوب به حافظ بکلی دست نخورده مانده است. به عبارت دیگر حتی يك نسخه بدل برای هیچ هر يك از این ابیات در هیچیک از منابع ضبط نشده بود. این ابیات را جدا کردم و مجموعه آنها را مستقلاً پاکت‌بندی کردم و شمردم. چهارصد و پنجاه و يك بیت بود.

مطالعه دقیقتر این مجموعه برای من روشن کرد که ابیات دست نخورده منسوب به حافظ را میتوان شرح ذیل به دو گروه متمایز تقسیم کرد:

- ۱- آنها که بعلت اصیل بودن دست نخورده مانده‌اند.
- ۲- آنها که مشکوک یا مردود هستند ولی به عللی سوای اصالت (مثلاً بمناسبت این که در نسخه منفردی ضبط شده‌اند) بی نسخه بدل هستند.

خواستم این دودسته را از هم جدا کنم و با تأسف متوجه شدم که برای این منظور هیچ اساس قضاوتی سوای شهرت ابیات، و فصاحت و زیبایی آنها و در وهله آخر اتکاء بر نظر شخصی خودم ندارم. شاید هم قدری در سختگیری و در مردود شمردن بعضی از ابیات این مجموعه افراط کرده باشم. به هر حال خواستم از میان ابیات دست نخورده حافظ هر بیتهای را که احتمال میدادم به هر نحوی و هر علتی غیر اصیل باشد خارج کرده باشم. در نتیجه این عمل یکصد و سی و چهار بیت از آن میان حذف شد. باقی سیصد و هفده بیت است که سوای يك بیت آن که متعلق به يك قصیده است مجموعاً متعلق به دویست و بیست و دو عدد از غزلهای منسوب به حافظ هستند. اینک گمان میکنم عرضه کردن این ابیات به خوانندگان بیفایده نباشد و شاید بتوان اطمینان داشت تا آنجا که در حدود توانائی علم انتقاد متن است این سیصد و هفده بیت قسمتی

۲۰۳ ایبات دست حافظ نخورده
از متن کاملاً اصیل حافظ را در اختیار حافظ دوستان میگذارد. به عبارت دیگر شك کردن در
اصالت این ابیات معقول نیست.

میل دارم ازین هم پافراتر گذاشته خاطر نشان کنم که اصولاً میتوانیم هر شمر تمامی راهم
(اعم از غزل و قصیده) که هر يك از این ابیات در آن واقع شده است از اشعار اصیل حافظ
بشماریم زیرا منطقاً بعید است که بیت از حافظ باشد ولی غزل (یا قصیده) از حافظ نباشد.
کمتر کسی علاقه داشته است که يك بیت از حافظ را در غزلی که از حافظ نیست بگنجانند. پس
بنا بر این تحقیق باید چنین نتیجه بگیریم که نه تنها این سیمد و هفده بیت بلکه این دوست
و بیست غزل و يك قصیده نیز قسمتی از متن کاملاً اصیل حافظ را به دست میدهد.

در این میان ناچار باید حاشیه اشتباهی برای قضاوت خودمان قائل بشویم ولی گمان
نمیکنم و دو حدود آن حاشیه بیش از ده درصد باشد.

نسخه حافظ به تصحیح محقق صدیق فقید سید عبدالرحیم خلخالی فقط سی و پنج سال پس
از مرگ حافظ کتابت شده است. بعضی قطعات ناقص از متن حافظ که تاریخ کتابت آنها به تفاوت
چند سالی قبل از نسخه خلخالی است در دست است. به اغلب احتمال نسخ قدیم دیگری که شاید
کاملتر از اینها هم باشد بمرور زمان بدست خواهد آمد. اگر توجه کنیم که تا حدود صد و پنجاه
سال پس از مرگ خیام فقط سه رباعی به او منسوب شده بود متوجه خواهیم شد که این میزان
محروریت را از حیث حافظ نداریم و در حقیقت خیلی به زمان او نزدیک هستیم. البته اگر بعد
ازین مقدار معنایی از متن اصیل حافظ (اعم از کلمه و بیت و غزل یا غیر غزل) در منبع یا
منابع جدیدی به دست آمد و بر مجموعه موجود افزوده شد چه بهتر. به هر حال باید آنچه را
عجالتاً در دست داریم قسمت اعظم (یعنی قریب به تمام و کامل) متن حافظ تلقی کرده بیدرنگ
به گذاردن آن از مراحل چهارگانه تصحیح (یعنی تشخیص اصالت کلمات، و غزلها و ابیات
و بالاخره تعیین توالی اصیل ابیات هر غزل یا غیر غزل) اقدام نمائیم. پس از آنکه همه اغلاط
گوناگون را از متن جمع آوری شده موجود خارج کردیم خواهیم توانست يك دیوان حافظ
که از حیث کلمات و غزلها و ابیات و توالی ابیات درست باشد به آیندگان تحویل بدهیم تا
ایشان به نوبت خود بتوانند با اتکاء به متن کامل و صحیح حافظ به کارهای متعدد بعدی (منجمله
تعبیر منطقی هر غزل، و ترجمه تحت اللفظ و بالاخره ترجمه شاعرانه غزل حافظ به زبانهای
دیگر) پردازند.

بعضی از ابیات منسوب به حافظ دارای نسخه بدلهاست که آشکارا غلط است و در
بعضی ابیات دیگر مصرع اول یا مصرع دوم بکلی بی نسخه بدل است. اگر میخواستم این قسمتهای
متن منسوب به حافظ را نیز به حساب بیاورم عده ایبات و مصرعهای دست نخورده حافظ خیلی
بیش از اینها میشد. ولی چنانکه گفتم ترجیح دادم عجالتاً بنارا بر منتهای سختگیری بگذارم
تا نتیجه هر چه بیشتر قابل اطمینان باشد. از اینرو به تصور من این سیمد و هفده بیت (بلکه

آن دو بیست و بیست و دو غزل و یک قصیده) برای قضاوت درباره اصلت اشعار حافظ اساس محکم و مغتنمی فراهم میکند .

جالب است که (به استثنای یک بیت در یک قصیده) همه ابیات دست نخورده حافظ در غزلهای او واقع است و در هیچیک از اشعار غیر غزل (یعنی قصاید و قطعات و رباعیات و مثنویات و مخمسها و مسدسها و ترجیع بند و ترکیب بند و تک بیتهای منسوب به او) حتی یک بیت دست نخورده دیده نمیشود .

اینک متن این سیصد و هفده بیت با تعیین عده غزلهایی که هر یک یا هر چند تا از آن ابیات در هر غزل واقع شده است .

(۱)

الا یا ایها الساقی ادر کأساً و ناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلهما
به می سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید
که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها

(۲)

شکر فروش که عمرش دراز باد ، چرا
تفقدی نکند طوطی شکر خارا ؟

(۳)

ز عشق نا تمام ما جمال یار مستغنی است

به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را ؟

من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم

که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را

(۴)

دل میرود ز دستم صاحب دلان خدا را
روزی تفقدی کن درویش بینوارا
ای صاحب کرامت ، شکرانه سلامت
کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را
هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی

(۵)

با دلارامی مرا خاطر خوش است
کز دلم یکباره برد آرام را

(۶)

ای که بر مه کشی از عنبر سارا چو گان
مضطرب حال مگردان من سرگردان را

(۷)

دل خرابی میکند دلدار را آگه کنید
بنده شاه شمائیم و ثنا خوان شما
گر چه دوریم از بساط قرب همت دور نیست

(۸)

میچکد ژاله بر رخ لاله
المدام المدام ، یا احباب

(۹)

گفتم ای سلطان خوبان رحم کن بر این غریب

گفت در دنبال دل ره گم کند مسکین غریب

- (۱۰) ای شاهد قدسی که کشد بند نقابت
وای مرغ بهشتی که دهد دانه و آبت
- (۱۱) به نوك خامه رقم کرده ای سلام مرا
که کارخانه دوران مباد بی رقت
- (۱۲) ای هدهد صبا به سبا میفرستمت
بنگر که از کجا به کجا میفرستمت
- (۱۳) ای غایب از نظر که شدی همنشین دل
میگویمت دعا و ثنا میفرستمت
- (۱۴) خواهم که پیش میرمت ای بیوفا طبیب
بیمار باز پرس که در انتظارمت
- (۱۵) مدام مست میدارد نسیم جعد کیسویت
خرا بهم میکند مردم فریب چشم جادویت
- (۱۶) ماجرا کم کن و باز آ، که مرا مردم چشم
خرقه از سر بدر آورد و به شکرانه بسوخت
- (۱۷) خنده جام می و زلف گر هگیر نگار
ای بسا توبه که چون توبه حافظ بشکست
- (۱۸) ما را ز خیال تو چه پروای شراب است
خم گوسر خود گیر که خمخانه خراب است
- (۱۹) خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است
چون کوی دوست هست به صحرا چه حاجت است
آن شد که بار منت ملاح بردمی
گوهر چو دست داد به دریا چه حاجت است
ای عاشق گدا چو لب روحبخش یار
میدانندت وظیفه تقاضا چه حاجت است
- (۲۰) بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است
بیار باده که بنیاد عمر بر باد است
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
مگر تعلق خاطر به ماهر خساری
که خاطر از همه غمها به مهر او شاد است
تورا ز کنکرة عرش میزنند صغیر
ندانمت که در این دامگه چه افتاده است
- همچو گرد این تن خاکی نتواند برخاست
از سر کوی تو ز آنرو که عظیم افتاده است
آن که جز کعبه مقامش نبد، از یاد لب
پر در میگذرد دیدم که مقیم افتاده است

(۲۱)

هنگام وداع تو ز بس گریه که کردم

دور از رخ تو چشم مرا نور نمانده است

(۲۲)

چون نقش غم ز دور بینی شراب خواه

تشخیص کرده ایم و مداوا مقرر است

(۲۳)

طمع خام بین که قصه فاش

از رقیبان نهفتنم هوس است

و ه که دردانه ای چنین نازک

در شب تار سفتنم هوس است

از برای شرف به نوك مژه

خاک راه تو رفتنم هوس است

همچو حافظ به رگم مدعیان

شمر رندان گفتنم هوس است

(۲۴)

حافظا ترك جهان گفتن طریق خوشدای است

تا نپنداری که احوال جهانداران خوش است

(۲۵)

اگر به لطف بخوانی مزید الطاف است

و گر به قهر برانی درون ما صاف است

(۲۶)

جریده رو که گذرگاه عافیت تنک است

بیاله گیر که عمر عزیز بی بدل است

(۲۷)

روز گاری است که سودای بتان دین من است

غم این کار نشاط دل غمگین من است

واعظ شحنه شناس این عظمت گو مفروش

ز آنکه منزل که سلطان دل مسکین من است

(۲۸)

منم که گوشه میخانه خانقاه من است

دعای پیر مفان ورد صبحگاه من است

غرض زمسجد و میخانه ام وصال شماس است

جزین خیال ندارم خدا گواه من است

(۲۹)

روضه خلد برین خلوت درویشان است

مایه محشمتی خدمت درویشان است

آنچه زر میشود از پرتو آن قلب سیاه

کیمیائی است که در صحبت درویشان است

(۳۰)

چگونه شاد شود اندرون غمگینم

به اختیار ، که از اختیار بیرون است

ز بیخودی طلب یار میکند حافظ

چو مفلسی که طلبکار گنج قارون است

(۳۱)

چه گویم وصف آن چشمی که او را

به خون من کمان اندر کمین است

(۳۲)

هر چند دورم از تو که دور از تو کس مباد

لیکن امید وصل توام عنقریب هست

- عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد
(۳۳)
- خوش آن نظر که لبجام و روی ساقی را
(۳۴)
- ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست
(۳۵)
- دل و دینم شدو دلبر به ملامت برخاست
(۳۶)
- سرشک من که زطوفان نوح دست ببرد
به صدق کوش که خورشید زاید از نفست
(۳۷)
- به تن مقصرم از دولت ملازمت
سرود مجلس است اکنون فلک به رقص آرد
(۳۸)
- دل سراپرده محبت اوست
من که باشم در آن حرم که صبا
(۳۹)
- نثار روی تو هر بر که گل که در چمن است
(۴۰)
- اگر چه دوست به چیزی نمیخورد ما را
(۴۱)
- گر باد فتنه هر دو جهان را به هم زند
(۴۲)
- اگر چه عرض هنر پیتن یار بی ادیبست
سبب مپرس که چرخ از چه سقله پرور شد
(۴۳)
- هر وقت خوش که دست دهد مفتنم شمار
زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست
(۴۴)
- بنال بلبل اگر با منت سرباری است
دلش به ناله میازار و ختم کن حافظ
(۴۵)
- مژده دادند که بر ما گندی خواهی کرد
- ای خواجه درد نیست و گرنه طیب هست
هلال یکشبه و ماه چارده دانست
منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست
گفت با مامنشین کز تو سلامت برخاست
ز لوح سینه نیارست نقش مهر تو شست
که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست
ولی خلاصه جان خاک آستانه توست
که شعر حافظ شیرین سخن ترانه توست
دیده آئینه دار طلعت اوست
پرده دار حریم حرمت اوست
فدای قد تو هر سرو بن که بر لب جوست
به عالمی نفروشیم موئی از سر دوست
ما و چراغ چشم و ره انتظار دوست
زبان خموش ولیکن دهان پرازعربست
که کامبخشی او را بهانه بی سببی است
کس را وقوف نیست که انجام کار چیست
تا در میانه خواسته کردگار چیست
که ما دو عاشق زاریم و کارمازاری است
که رستگاری جاوید در کم آزاری است
نیت خیر مگردان که مبارک فالست

- (۴۶) گفتن بر خورشید که من چشمه نورم
- (۴۷) مردم دیده ما جز به رخت ناظر نیست
سر پیوند تو تنها نه دل حافظ راست
- (۴۸) هر چه هست از قامت ناسازی اندام ماست
بر در میخانه رفتن کار یکرنگان بود
- (۴۹) حاصل کار که کون و مکان اینهمه نیست
- (۵۰) خواب آن نرگسفتان تویی چیزی نیست
- (۵۱) جز آستان توام در جهان پناهی نیست
- (۵۲) گر مرید راه عشقی فکر بد نامی مکن
- (۵۳) آن ترک پر بیچهره که دوش از بر ما رفت
ای دوست به پرسیدن حافظ قدمی نه
- (۵۴) ساقی بیار باده که ماه صیام رفت
- (۵۵) شربتی از لب لعلش نجشیدیم و برفت
- (۵۶) ساقی بیا که یار زرخ پرده بر گرفت
- (۵۷) آری به اتفاق جهان میتوان گرفت
- (۵۸) حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر
- (۵۹) به یاد نرگس جادوی فرخ
- (۶۰) روز وصل دوستداران یاد باد
- داند بزرگان که سزاوار سها نیست
- دل سر گشته ما غیر تو را ذاکر نیست
- کیست آن کش سر پیوند تو در خاطر نیست
- ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
- خود فروشان را به کوی میفروشان راه نیست
- باده پیش آر که اسباب جهان اینهمه نیست
- تاب آن زلف پریشان تویی چیزی نیست
- سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست
- شیخ صنمان خرقة رهن خانه خمار داشت
- آیا چه خطا دید که از راه خطا رفت ؟
ز آن پیش که گویند که از دار فنا رفت
- در ده قدح که موسم ناموس و نام رفت
- روی مه پیکر او سیر ندیدیم و برفت
- کار چراغ خلوتیان باز در گرفت
- کنایتی است که از روزگار هجران گفت
- یاد باد آن روز گاران یاد باد

- (۶۱) صوفی ارباده به اندازه خوردنوشش باد
ورنه اندیشه این کار فراموشش باد
- (۶۲) زلف خاتون ظفر شیفته پرچم توست
دیدۀ فتح ابد عاشق جولان تو باد
- (۶۳) فریاد که آن ساقی شکر لب سرمست
دانست که مخمورم و جامی نفرستاد
- (۶۴) حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد
اینهمه نقش در آئینه او هام افتاد
- (۶۵) شکسته وار به در گاهت آمدم، که طیب
به مومیائی لطف توام نشانی داد
- (۶۶) همای اوج سعادت به دام ما افتد
اگر تو را گذری بر مقام ما افتد
- (۶۷) حباب وار بر اندازم از نشاط کلاه
اگر ز روی تو عکسی به جام ما افتد
- (۶۸) به چمن خرام و بنگر بر تخت گل که لاله
به ندیم شاه ماند که به کف ایاغ دارد
- (۶۹) به خط و خال گدایان مده خزینۀ دل
به دست شاه و شی ده که محترم دارد
- (۷۰) نه هر درخت تحمل کند جفای خزان
غلام همت سرورم که این قدم دارد
- (۷۱) رسیدموسم آن کز طرب چونر گس مست
نهد به پای قدح هر که شش درم دارد
- (۷۲) آبی که خضر حیات از او یافت
در میکده جو که جام دارد
- (۷۳) بر سینۀ ریش دردمندان
للمت نمکی تمام دارد
- (۷۴) آن که از سنبل او غالیه تابی دارد
باز با دلشدگان ناز و عنایی دارد
- (۷۵) چشمه چشم مرا ای گل خندان دریاب
که به امید تو خوش آب روانی دارد
- (۷۶) روشنی طلعت تو ماه ندارد
پیش تو گل رونق گیاه ندارد
- (۷۷) شوخی نر گس نگر که پیش تو بشکفت
چشم دریده ادب نگاه ندارد
- (۷۸) در خیال اینهمه لعبت به هوس میبازم
بو که صاحب نظری نام تماشا ببرد
- (۷۹) مشو فریفته رنگ و بو، قدح درکش
که زنگ غم زدلت جزمی مفان نبرد
- (۸۰) دست در حلقه آن زلف دوتا نتوان کرد
تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد

- (۷۶)
صبا گر چاره داری وقت وقت است
- (۷۷)
گدائی در میخانه طرفه اکسیری است
- (۷۸)
گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم
فیض روح القدس از باز مدد فرماید
- (۷۹)
چه راه میزند این مطرب مقام شناس
- (۸۰)
من این دل قلم مع را بخواهم سوختن روزی
- (۸۱)
به کوی می فروشانش به جامی بر نمیگیرند
- (۸۲)
در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز
جان علوی هوس چاه ز نخدان توداشت
- (۸۳)
سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد
- (۸۴)
بر آستان جانان گر سر توان نهادن
- (۸۵)
از حشمت اهل جهل به کیوان رسیده اند
- (۸۶)
خوش آمد گل وز آن خوشتر نباشد
ز من بنیوش و دل در شاهی بند
عجب راهی است راه عشق، کانتجا
- (۸۷)
گل بی رخ یار خوش نباشد
جان نقد محقر است حافظ
- (۸۸)
باد صافی شد و مرغان چمن مست شدند
بوی بهبود ز اوضاع جهان میشنوم
- که درد اشتیاقم قصد جان کسرد
- گراین عمل بکنی خاک زرتوانی کرد
- گفت آن روز که این گنبد مینا میکرد
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد
- که در میان غزل قول آشنا آورد
- که پیر می فروشانش به جامی بر نمیگیرد
- زهی سجاده تقوی که يك ساغر نیارزد
- عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
دست غیب آمد و بر سینۀ نامحرم زد
دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد
- به دست مرحمت یارم در امیدواران زد
- گلبانگ سر بلندی بر آسمان توان زد
- جز آه اهل فضل به کیوان نمیرسد
- که در دست بجز ساغر نباشد
که حسنش بسته زیور نباشد
کسی سر بر کند کش سر نباشد
- بی باده بهار خوش نباشد
از بهر نثار خوش نباشد
- موسم عاشقی و کار به بنیاد آمد
شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد

- دلفریبان نباتی همه زیور بستند
(۸۹)
- دلبرماست که با حسن خداداد آمد
چو گوش کرد که باده زبان خموش آمد
(۹۰)
- سحرم دولت بیدار به بالین آمد
گریه آبی به رخ سوختگان باز آورد
ساقیامی بده و غم مخور از دشمن و دوست
(۹۱)
- که در گدا صفتی کیمیای گری داند
غلام همت آن رند عافیت سوزم
(۹۲)
- کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند
چو پرده دار به شمشیر میزند همه را
که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند
غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه
(۹۳)
- و ندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند
من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب
(۹۴)
- که به رحمت گذری بر سرفرهاد کند
یارب اندر دل آن خسرو شیرین انداز
(۹۵)
- به وقت فاتحه صبح يك دعا بکند
ز بخت خفته ملولم ، بود که بیداری
(۹۶)
- بخورد خونی و تدبیر نثاری بکند
دیده را دستگه در و گهر گرچه نماند
(۹۷)
- عشق داند که درین دایره سرگردانند
عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی
آه اگر خرقة پشمن به گرو نستانند
مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم
(۹۸)
- خراب باده لعل تو هوشیارانند
غلام نرگس مست تو تاجدارانند
و گرنه عاشق و معشوق راز دارانند
تو را صبا و مرا آب دیده شد غماز
(۹۹)
- هر چه فرمان تو باشد آن کنند
عاشقان را بر سر خود حکم نیست
(۱۰۰)
- این سالکان نگر که چه با پیر میکنند
تشویش وقت پیر مغان میدهند باز
(۱۰۱)
- دل قوی دار که از بهر خدا بکشایند
اگر از بهر دل زاهد خود بین بستند
(۱۰۲)
- بنفشه در قدم او نهاد سر به سجود
کنون که در چمن آمد گل از عدم به وجود

- (۱۰۳)
نیکی پیرمغان بین، که چوما بدمستان
یاد باد آن که به اصلاح شمامیشد راست
- (۱۰۴)
دیدی آن قهقهه کبک خرامان، حافظ
- (۱۰۵)
رسم عاشق کشی و شیوه شهر آشویی
- (۱۰۶)
از سرمستی دگر با شاهد عهد شباب
- (۱۰۷)
از صبا پرس که مازا همه شب تادم صبح
- (۱۰۸)
دیدم به خواب خوش که به دستم پیاله بود
- (۱۰۹)
ز من ضایع شد اندرکوی جانان
- (۱۱۰)
همت عالی طلب جام مرصع گو مباش
- (۱۱۱)
من دیوانه چو زلف تو رها می کردم
- (۱۱۲)
زمن چو باد صبا بوی خود درین مدار
- (۱۱۳)
من گدا هوس سرو قامتی دارم
- (۱۱۴)
گویند سنگ لعل شود در مقام صبر
- (۱۱۵)
گر من از باغ تو یک میوه بچینم چه شود
- (۱۱۶)
گر چه برو اعظ شهر این سخن آسان نشود
- (۱۱۷)
به خنده گفت که حافظ خدای رام پسند
- (۱۱۸)
بر سر آنم که گر ز دست بر آید
بر در ارباب بیروت دنیا
- (۱۱۹)
گفتم غم تو دارم ، گفتا غمت سر آید
- هر چه کردیم به چشم کرمش زیبا بود
نظم هر گوهر ناسفته که حافظ را بود
- که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود؟
- جامه ای بود که بر قامت او دوخته بود
- رجعتی میخواستم لیکن طلاق افتاده بود
- بوی زلف تو همان مونس جان است که بود
- تعبیر رفت و کار به دولت حواله بود
- چه دامنگیر یارب منزلی بود
- رند را آب عنب یا قوت رمانی بود
- هیچ لایقترم از حلقه زنجیر نبود
- چرا که بی سر زلف توام به سر فرود
که دست در کمرش جز به سیم و زرنرود
- آری شود ولیک به خون جگر شود
- پیش پائی به چراغ تو ببینم چه شود ؟
- تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود
- که بوسه تو رخ ماه را بیالاید
- دست به کاری ز من که غصه سر آید
چند نشینی که خواجه کی بدر آید ؟
- گفتم که ماه من شو ، گفتا اگر بر آید

گفتا خموش حافظ ، کاین غصه هم سر آید

ز باغ عارض ساقی هزار لاله بر آید

که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید
هر حریفی ز پی ملتسمی می آید

وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نبید
که گرد عارض بستان خط بنفشه دمید
که پیر باده فروشش به جرعه ای نخرید
که گمشد آن که درین ره به رهبری نرسید

به سر رسید امید و طلب به سر نرسید

باده و گل از بهای خرقه میباید خرید

حقوق بندگی مخلصانه یاد آرید

نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید
کمال عدل به فریاد دادخواه رسید

کز دلق پوش صومعه بوی، ریا شنید

مبادا خالیات شکر ز منقار

به زور وزر میسر نیست این کار

به لفظ اندک و معنی بسیار

خداوندا ز آفاتش نگه دار

کان نیز بر کرشمه ساقی کنم نثار

زار و بیمار غم راحت جانی به من آر
یعنی از خاک دردوست نشانی به من آر

ز دوستان قدیم این قدر دریغ مدار

گفتم زمان عشرت دیدی که چون سر آمد؟

(۱۱۹)

چو آفتاب می از مشرق پیاله بر آید

(۱۲۰)

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید
جرعه ای ده که به میخانه ارباب کرم

(۱۲۱)

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید
ز روی ساقی مهوش گلی بچین امروز
من این مرقع رنگین چو گل بخواهم سوخت
به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم

(۱۲۲)

به لب رسید مرا جان و بر نیامد کام

(۱۲۳)

قحط جود است آبروی خود نمیباید فروخت

(۱۲۴)

معاشران ز حریف شبانه یاد آرید

(۱۲۵)

بیا که رایت منصور پادشاه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت

(۱۲۶)

خوش میکنم به باده مشکین مشام جان

(۱۲۷)

الا ای طوطی گویای اسرار

سکندر را نمیبخشند آبی

بیا و حال اهل درد بشنو

خداوندی بجای بندگان کرد

(۱۲۸)

جز تقد جان به دست ندارم، شراب کو؟

(۱۲۹)

ای صبا نکهتی از کوی فلانی به من آر
قلب بیحاصل ما را بز ن اکسیر مراد

(۱۳۰)

مراد ما همه موقوف یک کرشمه توست

- (۱۳۱) گل اگر رفت گو به شادی رو
- (۱۳۲) عافیت میطلبد خاطر م اربگذارند
- (۱۳۳) دی در گذار بود و نظر سوی ما نکرد
- (۱۳۴) یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور
- (۱۳۵) به عزم توبه نهادم قدح ز کف صد بار
- (۱۳۶) غزلسرائی ناهید صرفه ای نبرد
امید قد تو میداشتم ز بخت بلند
- (۱۳۷) طهارت ار نه به خون جگر کند عاشق
درین مقام مجازی بجز پیاله مگیر
- (۱۳۸) مهل که روز وفاتم به خاک بسپارند
- *
- یارب آن زاهد خود بین که بجز عیب ندید
- (۱۳۹) هوای مسکن ما لوف و عهد یار قدیم
- (۱۴۰) گشته ام در جهان و آخر کار
همچو حافظ غریب در ره عشق
- (۱۴۱) شکنج زلف پریشان به دست باد مده
- (۱۴۲) چو غنچه گرچه فرو بستگی است کار جهان
- (۱۴۳) ای ملک العرش مرادش بده
- (۱۴۴) دواى تو دواى توست حافظ
- (۱۴۵) چو بید بر سر ایمان خویش میلرزم
- باده ناب چون گلاب بیار
- غمزه شوخش و آن طره طرار در گر
- بیچاره دل که هیچ ندید از گذار عمر
- کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور
- ولی کرشمه ساقی نمیکند تقصیر
- در آن مقام که حافظ بر آورد آواز
نسیم زلف تو میخواستم ز عمر دراز
- به قول مفتی عشقش درست نیست نماز
درین سراج با زیچه غیر عشق مبار
- مرا به میکده بر در خم شراب انداز
- دود آهیش در آئینه ادراک انداز
- ز هروان سفر کرده عذر خواست بس
- دلبری بر گزیده ام که مپرس
به مقامی رسیده ام که مپرس
- مگو که خاطر عشاق کو پریشان باش
- تو همچو باد بهاری گره گشا میباش
- وز خطر چشم بدش دار گوش
- لب نوشش لب نوشش لب نوش
- که دل به دست کمان ابروئیست کافر کیش

- (۱۴۶)
حافظا عشق و صابری تا چند
- (۱۴۷)
بجز خیال دهان تو نیست درد دل تنگ
- (۱۴۸)
حافظ قلم شاه جهان مقسم رزق است
- (۱۴۹)
چه جرم کرده ام ای جان و دل به حضرت تو
خرابتر ز دل من غم تو جای نیافت
- (۱۵۰)
زلف دلدار چو زنار همی فرماید
حافظ ارمیل به بروی تو دارد شاید
- (۱۵۱)
گردم زنی ز طره مشکین آن نگار
- (۱۵۲)
اگرچه خرمن عمرم غم تو داد به باد
- (۱۵۳)
فاش میگویم و از گفته خود دلشادم
طایر گلشن قدسم چه دم شرح فراق
کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت
تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق
- (۱۵۴)
صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ
- (۱۵۵)
نقش خیال روی تو تا وقت صبحدم
- (۱۵۶)
ز چشم من پیرس اوضاع گردون
- (۱۵۷)
به طرب حمل مکن سرخی رویم، که چو جام
- (۱۵۸)
نصاب حسن در حد کمال است
به فریادم رس ای پیر خرابات
- (۱۵۹)
ز محرمان سرا پرده وصال شوم
- نالۀ عاشقان خوش است بنال
- که کس مباد چو من در پی خیال محال
- از بهر معیشت مکن اندیشه باطل
- که طاعت من بیدل نمیشود مقبول
که ساخت درد دل تنگم قرار گاه نزول
- بروای شیخ که شد بر تن ما خرقه حرام
جای در گوشه محراب کنند اهل کلام
- فکری کن ای صبا ز مکافات غیرتم
- به خاک پای عزیزت که عهد نشکستم
- بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
که درین دامگه حادثه چون افتادم
یارب از مادر گیتی به چه طالع زادم
هر دم آید غمی از نو به مبارکبادم
- هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم
- بر کار گاه دیده بیخواب میزدم
- که شب تا روز اختر می شمارم
- خون دل عکس برون میدهد از رخسارم
- زکوتم ده که مسکین و فقیرم
که در دست شب هجران اسیرم
- ز بندگان خداوندگار خود باشم

دگر بکوشم و مشغول کار خود باشم
 برده‌ای بر سر صد عیب نهان میپوشم
 ز آنکه در کم خردی از همه عالم بیشم
 در بزم خواجه پرده ز کارت برافکنم
 گر به آب چشمه خورشید دامن ترکنم
 کی طمع در گردش گردون دون پرورکنم
 صد گدای همچو خود را بعد ازین قارون کنم
 بهار تو به شکن میرسد ، چه چاره کنم؟
 که می‌خورند حریفان و من نظاره کنم
 پیاله گیرم و از شوق جامه پاره کنم
 یاد دار ای دل که چندین نصیحت میکنم
 تا در میان میکند سر بر نمیکنم
 خانه می بینی و من خانه خدا می بینم
 آنچه من هر سحر از باد صبا می بینم
 رخت بر بندم و تاملک سلیمان بروم
 آن مبادا که کند دست طلب کوتاهم
 حالیا دیر مغان است حوالتگاهم
 آه اگر دامن حسن تو بگیرد آهم
 با همه پادشهی بنده تورانشاهم
 جامم به دست باشد و زلف نگار هم
 روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم
 تا کار خود زابروی جانان گشاده‌ایم

همیشه پیشه من عاشقی و رندی بود
 (۱۶۰)
 خرقه پوشی من از غایت دینداری نیست
 (۱۶۱)
 شاه شوریده سران خوان من بیسامان را
 (۱۶۲)
 حافظ به زیر خرقه قدح تا به کی کشی؟
 (۱۶۳)
 گرچه گرد آلود فقرم ، شرم باد از هتم
 من که دارم در گدائی گنج سلطانی به دست
 (۱۶۴)
 من که ره بردم به گنج حسن بی پایان دوست
 (۱۶۵)
 به عزم تو به سحر گفتم استخاره کنم
 سخن درست بگویم ، نمیتوانم دید
 چو غنچه با لب خندان به یاد مجلس شاه
 (۱۶۶)
 زلف دلبر دام راه و غمزه اش تیر بلاست
 (۱۶۷)
 هرگز نمیشود ز سر خود خبر مرا
 (۱۶۸)
 جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو
 کس ندیده است ز مشک ختن و نافه چین
 (۱۶۹)
 دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت
 (۱۷۰)
 بسته‌ام در خم گیسوی تو امید دراز
 صوفی صومعه عالم قدسم ، لیکن
 مست بگذشتی و از حاققت اندیشه نبود
 خوشم آمد که سحر خسرو خاور میگفت
 (۱۷۱)
 زاهد برو که طالع اگر طالع من است
 (۱۷۲)
 چاک خواهم زدن این دلقریائی، چه کنم؟
 (۱۷۳)
 بر ما بسی کمان ملالت کشیده‌اند

- پیر مغان ز توبه ما گر ملول شد
(۱۷۴)
- ما ملك عافیت نه به لشکر گرفته‌ایم
(۱۷۵)
- گفت خود دادی به ما دل حافظا
(۱۷۶)
- جائی که تخت و مسند جم میرود به باد
(۱۷۷)
- ور نهد در ره ما خار ملامت زاهد
(۱۷۸)
- گر بدی گفت حسودی و رفیقی رنجید
(۱۷۹)
- مکن درین چمن سرزنش به خودروئی
(۱۸۰)
- گرچه ما بندگان پادشهم
شاه بیدار بخت را هر شب
(۱۸۱)
- من از دست غمت مشکل برم جان
(۱۸۲)
- خواهم شدن به بستان چون غنچه بادل تنگ
(۱۸۳)
- ز آن پیشتر که عالم قانی شود خراب
ایام گل چو عمر به رفتن شتاب کرد
(۱۸۴)
- ساقی که جامت از می صافی تهی مباد
سر مست در قبای زرافشان چوبگذری
(۱۸۵)
- شراب لعل کش و روی مه جبینان بین
(۱۸۶)
- تاب بنفشه میدهد طره مشکسای تو
دلق گدای عشق را گنج بود در آستین
(۱۸۷)
- ای جرعه نوش مجلس جم، سینه پاک‌دار
- گوباده صاف کن که به عذر ایستاده‌ایم
- ما تخت سلطنت نه به بازو نهاده‌ایم
- ما محصل بر کسی نگماشتیم
- گر غم خوریم خوش نبود، به که می خوریم
- از گلستانش به زندان مکافات بریم
- گو تو خوش باش که ما گوش به احق نکنیم
- چنانکه پرورش میدهند میرویم
- پادشاهان ملك صبحکهم
ما نکهبان افسر و کلهیم
- ولی دل را تو آسان بردی از من^۱
- و آنجا به نیکنامی پیراهنی دریدن
- ما راز جام باده کلگون خراب کن
ساقی به دور باده کلگون شتاب کن
- چشم عنایتی به من درد نوش کن
یک بوسه نذر حافظ پشمینه پوش کن
- خلاف مذهب آنان جمال اینان بین
- برده غنچه میدرد خنده دلکشای تو
زود به سلطنت رسد هر که بود گدای تو
- کافینه‌ای است جام جهان بین که آه ازو

- ساقی چراغ می به ره آفتاب دار
(۱۸۸)
- گو بر فروز مشعله صبحگاه ازو
کلبن عیش میدمد، ساقی گلنزار کو؟
حسن فروشی گلم نیست تحمل ای صبا
(۱۸۹)
- باد بهار میوزد باده خوشگوار کو؟
دست زدم به خون دل بهر خدا نگار کو؟
عیشم مدام است از لعل دلخواه
(۱۹۰)
- کارم به کام است الحمدلله
که راز دوست از دشمن نهان به
به حکم آنکه دولت جاودان به
(۱۹۱)
- قدر این مرتبه نشناخته‌ای، یعنی چه؟
شاه خوبانی و منظور گدایان شده‌ای
(۱۹۲)
- ز جرعه بر رخ حور و پری کلاب زده
گرفته ساغر عشرت فرشته رحمت
*
- دوش رفتم به در می‌کده خواب آلوده
(۱۹۳)
- خرقه تردامن و سجاده شراب آلوده
از دامن تو دست ندارند عاشقان
(۱۹۴)
- پیراهن صبوری ایشان دریده‌ای
نماید از کس نشان آشنائی
پدید آمد رسوم بیوفائی
کسی کاو فاضل است امروز در دهر
(۱۹۵)
- نمی بیند ز غم يك دم رهائی
خرقه جائی گرو باده و دفتر جائی
در همه دیرمغان نیست چو من شیدائی
(۱۹۶)
- دل بی توبه جان آمد، وقت است که باز آئی
ای پادشاه خوبان ، داد از غم تنهائی
(۱۹۷)
- کز سرکشی زمانی با ما نمیشینی
آن روز دیده بودم این فتنه‌ها که برخاست
(۱۹۸)
- گردون ورق هستی ما در ننوشتی
آن‌غالبه خط گرسوی ما نامه نوشتی
چون بالش زرنیست بسازیم به خشتی
در مصطبه عشق تنعم نتوان کرد
(۱۹۹)
- کز عکس روی او شب هجران سر آمدی
دیدم به خواب دوش که ماهی بر آمدی
(۲۰۰)
- سریر عزتم آن خاک آستان بودی
اگر حیات گرانمایه جاودان بودی
گرم زمانه سرافراز داشتی و عزیز
عیان شدی که بها چیست خاک پایش را

- (۲۰۱) چوسرواگر بخرامی دمی به گلزاری
خورد ز غیرت روی توهر گلی خاری
- (۲۰۲) از باده وصال گر جرعه‌ای بنوشم
تا زنده‌ام نورزم آئین هوشیاری
- (۲۰۳) میان نداری و دارم عجب که هر ساعت
میان مجمع خوبان کنی میاننداری
- (۲۰۴) صبا تو نکهت آن زلف مشکبوداری
به یاد کار بمانی که بوی او داری
- (۲۰۵) در آن شمایل مطبوع هیچ نتوان گفت
جز اینقدر که رقیبان تند خوداری
- (۲۰۶) به فریاد خمار منلسان رس
خدا را گرمی دوشینه داری
- (۲۰۷) تشنه بادیه را هم به زلالی دریاب
به امیدی که درین ره به خدا میداری
- (۲۰۸) خوش کرد یاوری فلك روز داوری
تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری
- (۲۰۹) در شاهراه جاه و بزرگی خطر بسی است
آن به کزین گریوه سبکبار بگذری
- (۲۱۰) در آن چمن که بتان دست عاشقان گیرند
گرت ز دست بر آید نکارمن باشی
- (۲۱۱) دمی با نیکنامان متفق باش
غنیمت دان امور اتفاقی
- (۲۱۲) که را رسد که کند عیب دامن پاکت
که همچو قطره که بر بر برگ گل چکد پاکی
- (۲۱۳) دع التکاسل تنم فقد جری مثل
که زاد رهروان چستی است و چالاکی
- (۲۱۴) منال ای دل ، که در زنجیر زلفش
همه جمعیت است آشفته حالی
- (۲۱۵) خوی تو گر نگردهر گزدگر نگردهد
عاشق درین جوانب عارف درین حوالی
- (۲۱۶) چون کرد در دلم اثر آواز عندلیب
گشتم چنان که هیچ نماندم تحملی
- (۲۱۷) چون عمر تبه کردم ، چندانکه نگه کردم
در کنج خراباتی افتاده خراب اولی
- (۲۱۸) تو که کیمیا فروشی نظری به قلب ما کن
که بضاعتی نداریم و فکنده ایم دامی

- (۲۱۶)
تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف
- (۲۱۷)
درونها تیره شد باشد که از غیب
- (۲۱۸)
جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد
دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
- (۲۱۹)
گذرت بر ظلمات است بجو خضر رعی
- (۲۲۰)
بازارچه گاهگاهی بر سر نهد کلاهی
عمری است پادشاهاکز می تهی است جامم
قصیده :

زینهار ای دل مکن انکار صاحب دولتان
کاندرین سودای کج بوجهل گردد بوالحکم

اگر از من پرسیده شود مهمترین مطلبی که بر اثر این تحقیق در باره ابیات دست
نخورده حافظ ثابت میشود کدام است خواهم گفت که روشنی حیرت انگیز خصیصه عمده مشترک
در میان همه ابیات اصیل حافظ است .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی